

گفتار در وفات حضرت صاحب قران

انارالله برهانه

* نظم *

- * ای دل اگر از غبار تن پاک شوی *
- * تو روح مجرّدی بر افلاک شوی *
- * عرش است نشیمن تو شرمست نیاید *
- * که آنی و مقیم خطه خاک شوی *

نسیم اعزاز و تکرید، از حریم تعظیم یا ابن آدم خلقت
 العالم لاجلک و خلقتک لاجلی می وزد روایم بسی
 لطایف و معارف بمشام جان سعادت مژگان ننگه دان میروساند
 از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انسانی * * نظم *
 آنکه نصّ کلام حق گویند است * که جهان را برای او آراست
 و آنکه تن جامه خلافت حق * جز ببالای او نیاید راست
 از آن برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفیع و منزل
 آسایش و تمتع او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی
 باشد و بس * * بیت *

- * بخاکدان جهان دل منزه که جای دیگر *
- * نه ای مسکن تو بزرگشیده اند قصه *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کثرت زانوی دارد که دهقان در وادک زمان بشغل زراعت قیام نمساید و او را محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید و ازین است که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صذع لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دارالخلافة بنیه انسان را بنوعی ساخته و پرداخته که از ان مصر جامع پنج شارع واسع بمرصوب عالم پر صنایع و بدایع کشاده است که بهر یک از ان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در می آیند و بمحل وقوف و درایت والی آن ولایت میروند تا بآن خبرت و شعور از هستی و یگانگی آفریننده و پرورنده عالم و عالمیان — جل و علا — آگاهی یابد و بتفکر و تدبر در گونه گونه غرایب و عجایب که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت مانع و اطلاع بر اسماء و صفات او — سبحانه تم سبحانه — فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رسانیده شکر و سپاس شمه از نعم بی قیاس که در باره او کرامت فرموده بجای آورد و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری بآن صفا و پاکی با پیکری مکدر خاکی همان است روی التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض اندازد و بدیده فبصرک

الایوم حدید یکبارہ بنظارہ عالم ملکوت و مشاہدہ جمال
و جلال - ہی لایموت - پردازد و جاودان فی مقعد صدق
عند ملیک مقدر بلذات انس و نعیم وصال مستسعد و مستبشر
باشد •

عارفان را بجذبت ملکوت • نبرد جز جمال رحمان قوت
و اعراض کلی نفس انسانی از تدبیر و تصرف بیکر جسمانی
را مرگ می خوانند و صورت بیجان آن را اعظم مصایب
و بلیات می دانند و اگر چه فی الحقیقة تمامی سعادت
و کمال نفس بموت است و لهذا قدماء حکماء که انوار علوم از
مشکوٰۃ وحی انبیاء - علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام - اقتباس
نموده اند تعریف آدمی بحی ناطق صابیت فرموده اند •

• مصراع • نشنیده که هر که بمیرد تمام شد •

چه سمت عالمی که نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال
آن خواهد بود نسبت با دنیا چون فراخی موطن دنیا است
نسبت با وضع چنین در تنگنای رحم بلکه اوسع و ابعظ از آن
چه نسبت دنیا بر رحم نسبت متناهی بمتناهی است و سمت عالمی
که بموجب آن الینا ایابهم بازگشت نفوس انسانی بآنست
غیر متناهی است و هر چند حال بعضی نفوس که مر بوب اسماء
جلالی حق باشند چون مصل و مدل و قهار و منتقم و نظایر آن
در آن عالم صعب و هول ناک می نماید چون بنیاد ایجاد بر

محض لط و مودت بی علت است و قضیه سبقت
 رحمتی غ بی محقق و مقرر کمال کرم و برد باری و وفور
 عفو و غفاری حضرت باری امیدواری می بخشد که ارواح
 مومنان موحد را بر حسب بشارت قل یا عبادی الذین
 اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز و عد
 ان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو الغفور
 الرحیم *

* نظم *

- * گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود *
- * و آن یار عزیز تفسد خو خواهد بود *
- * از خیر محض جز نکسویی ناید *
- * خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندی که بارشاد توفیق پیش از حایل واقعه
 ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالی که بمجرد اغراض
 دنیوی باز گردد بر تابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلاشی
 جرایم و زلات گذشته گشته باقی عمر از برای عمر باقی دریابد -
 * والله در من قال *

* بیت *

- * دلا بکوش که باقی همسر دریابی *
- * که عمر باقی ازین عمر بر گذر دریابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل ولا یزال نسبت با صاحب قران ہی همال آنکه در
 او آخر یورش هفت ساله که معظمت ممالک ربع مسکون تمام
 بحیثه تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام در آمده بود داعیه
 عدالت و داد گستری که اصل جبله همایون آنحضرت مجبول بود
 بران بذوعی قوت گرفت و استیلاء یافت که همگی همت عالی
 نهست مصروف گشت بر استکشاف احوال و ارضاع رعایا
 وزیر و ستار و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه
 از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود * * بیت *
 بداد و دهش گیتی آباد کرد * دل خلق عالم همه شان کرد
 و خاطر خطیر بکلی در بند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده
 ساعات با مری صرف کرده شود که کفارت اثم سوائف ایام
 گردد و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقه
 هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات
 تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سرپر سلطنت
 با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلی باز آمده بودند
 هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود ہی توقف عزم غزو کفار چین
 ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضعی که شرح
 اده شد و در اثناء آنکه رایب افتخار خطه اترار که از
 مرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ شعری است از فرودصول
 زول موکب کراکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار

بر گذشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثمان مائة)
مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق
طاری شد و لسان حال بفرمای این مقال که • • بیت •

• سپیده دم که شدم محرمِ هرای سرور •

• شنیدم آیتِ توبوا الی الله از لبِ حور •

متونم گشته بعزم درست و نیت صافی صادق از جمله مفکرات
و معاصی توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان
می افزود • • نظم •

• چو می شد فزون دم بدم رنج شاه •

• مصیبت گرفتند خورشید و ماه •

• چو از درد شه ناله دادی خبر •

• زغم خلق را پاره می شد جگر •

• دران دم که می زد دمِ درد ناک •

• زن و مرد را بود بیمِ هلاک •

• ز دستِ مرض شد طبیعت زبون •

• نه آرام مانده نه صبر و سکون •

• همایون تن شاه را دفع رنج •

• نه ملک و سپه کرد نه مال و گنج •

• ز تابِ مرض چون زبون شد مزاج •

• نه تخت آمدش سود مند و نه تاج •

و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از زمره^(۱) اطباء حاذق بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود در معالجه و ندادی سعی بلیغ می نمود روز بروز خستگی اشتداد می یافت و علتی دیگر سر بر میگرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که از معالجه بعضی بعضی دیگر از دیاد می پذیرفت •

• نظم •

- چو آمد قضا از مداوا چه سود •
- چه جای بزیشک از مسیحا چه سود •
- نبود اندران درد آمید شفا •
- ندانند اجل را طبیبان دوا •
- چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج •
- فروماند عاجز طبیب از علاج •
- شد اعضاء شاه از مرض سخت سست •
- ولی بود رایش چو اول درست •

و چون قرای دماغی از اول تا بآخر بسلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتی چنان پیرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول می شد و چون برای صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده خوانین و خواص امراء را احضار فرمود و از سر تیقظ

(۱) در اکثر نسخ بجای - زمره - (مهره) دیده شد •

و بیداری بوعصیت مشغول گشت که بتحقیق می دانم که مرغ
روح از قفسِ قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای
جان بخش جان ستان بر دم و شما را بلطف و مرحمت او
سپردم می باید که اصلاً نوحه و زاری نکنید و فغان بر مدارید
که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد • • بیت •

• مدّید جامه مذالید زار •

• مگردید آشفته دیوانه وار •

• مرا از فغان شما نیست نفع •

• که کرد است اجل را بفریاد دفع •

آمرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد
گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام
که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که
سرِ فضولی بر آرد یا بدستِ جور و بی باکی بیچاره را بیازارد
و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه
بمیار است بهمین بخشد که دستِ تمرض ظالمان از دامنِ
روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمانِ
سلطنت من از قوی بر ضعیف حیثی رود مگر آنچه بمن
نوسانیده باشد و مرا از آن خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا
ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد
لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا اطمینان طرق

و مسالک و بی حضوری جمهور خلائق گردد و هر آینه روز قیامت از آن پرسش و باز خواست خواهد بود اکذون فرزند پیر محمد جهان گیر را ولی عهد و قائم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما می باید که متابعت و مطابعت او بجای آورید و با اتفاق در تقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم بر نیاید که موجب تشویش و پریشانی مسلمانان باشد و سعی چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یک جهتی شما مردم از دور و نزد یک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یارای آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشی جسارت نماید و بعد ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند و بسوگند مغلظ هرکس گردانند که وصیت مذکوره را بجای آرند و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء از استماع آن سخنان در تعلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت کشاده دل خونین از جان برداشتند و روی اشک آلوده بر خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک باد هشتی عظیم و دای از بیم و ونیم زبان عجز و تعلیم برکشادند که جان و روان مجموع بندگان فدای یک لمحہ زندگانی حضرت

ما حسب قرآنی باد ای کاج عمر ما همه سربسر بجای یکروزه
حیات آنحضرت قبول می افتاد که بطوع و رغبت فدا می کنیم *

• بیت •

• گر از جان ما سود بودی ترا •

• نبودی دریغ از تو جانهای ما •

• ولی این زمان هیچ تدبیر نیست •

• که امکان تغذیر تقدیر نیست •

اگرچه ما بندگان را بی رجوع شریف حضرت صاحب قرآنی
بهیچ گونه تمتع از حیات و زندگانی نخواهد بود و لیکن ما را
تا نفسی در تن و رمقی از جان باشد پای خدمتگاری از جاده
جان سپاری و طاعت گذاری آنحضرت بیرون نخواهیم نهاد
که بنده اگر خلاف رای ولی نعمت بیفکشد هیچ برخورداری
نه بیند و درین مدت که ما بندگان بسعادت ملازمت آستان
سلطنت آشیان سوافراز بودیم جز بندگی و سرافکنگی شغلی
نداشتیم و تا در حیات باشیم همان طریقہ خواهیم سپرد بزبان
این سخنان می گفتند و بالماحس مژگان جواهر اشک خونین
دمادم می سفند *

• بیت •

زغم کرده از دیده دریا روان • زجان رفته آرام و از تن توان
بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل
دورا خبر فرستیم تا با اتفاق از ناشکنت متوججا

درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته و مهیت
 از زبان همایون بشنوند که هر چند ما بندگان پر حسب فرمان
 صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
 بمشاهده استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به تنگ
 رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
 که غایب اند حاضر نمی توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
 و شمارا نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
 مرادات دنیوی هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند
 شاهرخ که می خواستم که یکبار دیگر او را به بینم و میسر نشد
 الحکم لله - خواتین و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
 درین محل مجتمع شده مترصد بودند که حال آن حضرت بچه
 انجامد استماع این سخنان عنان تحمل و شکمب از قبضه
 اختیار ایشان بیرون برد بجزع و فرح درآمدند و هول آن
 حالت جگر سوز خون دل از فوارا دیده همگنان روان ساخت
 حضرت صاحب قران روی بفرزندان کرده فرمود که هر چه
 در باب مصلحت ممالک و رفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
 و از حال رعایا و زیردستان غافل مباشید و قبضه شمشیر را
 بدست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
 و پادشاهی برخورداری یابید ممالک ایران و توران را
 از مخالفان و مفسدان پرداخته ام و بعدل و احسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیت‌های من عمل کنید و در دهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود نتیجهٔ نیک ندهد و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد و تدارک مشکل باشد *

• نظم •
 چو باشید بر عهد خود استوار بود مملکت بر شما پایدار
 و گر هر یکی رای دیگر کنید * عمل بر خلاف مقسور کنید
 پر از فتنه گردد بساط زمین * خلل راه یابد بملک و بدین
 و بعد از آن شدت مرض تزیاید پذیرفت و فراقی عظیم طاری
 شد و با آنکه در بیرون حفاظ و موالی بختم قرآن مشغول بودند
 اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله پسر مولانا عبید
 باندرون آید و در باین بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید
 مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن
 پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری
 در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث
 من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان
 ترجمان جان و جان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا
 فرمود و روح را بداعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
 الی ربک راضیه مرضیه تسلیم نمود انا لله وانا الیه

• راجعون •

• نظم •

- دروغ آن شهنشاه صاحب قران •
- جم تاج بخش ممالک ستان •
- دروغ آنکه دیگر نیابد زمین •
- بصد قرن شاهی بآن داد و دین •
- دروغ آنکه دیگر نه بیند سپهر •
- نظیرش در آینه ماه و مهر •
- دروغ آن خداوند دیهیم و تاج •
- کز بود آیین دین را رواج •
- دروغ آن جهاندار پاک اعتقاد •
- صلاح و پناه بلاد و عباد •

و این واقعه هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه ۱۰۰۰ (بع و ثمانمائه) هجری اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذماه جلالی سنه (ست و عشرین و ثلث مائه) که آفتاب بهشتم درجه حوت رسیده بود و ظرفاً روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا بهاولدین جامی این رباعی گفته •

• رباعی •

- سلطان نور آنکه چرخ را دل خون کرد •
- و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد •
- در هفده شعبان سوی علیین تاخت •

• فی الحال ز رضوان سرو پا بیرون کرد •

و دیگرى گفته • • بیت •

• شهنشاهی که ما را پیش بهشت چاروان آمد •

• وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد •

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یک سال رسیده بود موافق عدد - الم - که صدر اعظم سوره کریمه قرآنی است و مدت سلطنت آن خدیو بی‌عمال بر سبیل استقلال سی و شش سال عدد سه حرف که ماده افضل اذکار همان است یعنی لا اله الا الله و این که ضبط و ثبت صادرات افعال و اقوال آن معدلت شعار دریا نوال بی سبق رویتی و قصدی بکلمه طیبه توحید اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات وثوق رجا و غلبه حسن ظن با آنکه علو شان و رفعت منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور محصور بر همین ایام سلطنت صوری در دار غرور نبوده موافقتی است که عدد سفین سلطنت همایونش را با شمار بنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد چه از ذکور اولاد و اسباط سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیلی که در خاتمه این مقاله باز نموده خواهد شد از آن موید بی‌همال بازماند بعدد هوسالی از مدت سلطنت و فرمان روائی فرخنده اقبالی مستاهل سروری و کشور کشائی والفضل بید الله یوتیه من یشاء و از میامین محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب و رفعا بعضیهم فوق
 بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمزمه
 متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده
 در موقف مفاجات مسألت نموده اند - کما حکى الله وهو
 اصدق القائلین عن خلیله - واجعلنی لسان صدق فی
 الآخرین تحقق اللهم رجاءنا فیه واجعله من ورثة جنة النعیم
 بفضلک العظیم و منک الجسیم انک انت الثواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت
 صاحبقرانی ازین سرای فانی بدار العظیم
 جاودانی آثار الله برهانه روی نمود

• نظم •

چگویم که از هول این داستان • بلرزد زمین و بترسد زمان
 چو گویم گره بر زبان اوفتد • قلم گاه ثبت از بنان اوفتد
 عجب گاد می زان خطر جان ببرد • کشید آن بلا را و از غم نمود
 چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بهجت
 سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعه قیامت
 علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثه
 شبکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صفار از اخیار و اشرار را تیره
 و خیره ساخت •

• نظم •

- شد آن لحظه هول قیامت عیان •
- برگردون بر آمد نفیر و فغان •
- ز حیرت دل خلق عالم خواب •
- جگرهای شاهان ز ماتم کباب •
- برآشفت احوال خلق جهان •
- از اندیشه شمناک شد انس و جان •
- همه خلق عالم پریشان شدند •
- سراسیمه و زار و حیران شدند •
- نه اندیشه خواب کس را نه خور •
- نه مه مائده بر حالت خود نه خور •

و حقیقت آنکه عطیه فرخنده طالع صاحب قران - علیه شآبیب
 الغفران و الرضوان - مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش
 جاودان با مقدار زمان هم عیان باشد و ممالک روی زمین که
 آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و بانوار معدلت
 و انضال معمور و مفلور داشته تا انقراض عالم در سایه سلطنت
 اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین
 واقعه هایلگی جای آن بود که سپهر تیزگرد را پای از بیم سست
 کشند بر جای فروماند و مهر رخشنده چهر از غایت دهشت
 راه مشرق گم کرده دیگر بار بر نیاید و نور نیفشاند • • نظم •
 بد بیم که مرکبان انجم • هم نعل بیفکند و هم سم

شد وقت که این چهار حامل * بنهند محفله مه و سال
 راستی در آن شب سزا بود که ماه چهره خراشیده و لباس
 قیرغام ظلام پوشیده گاه کهکشان بپاشد و برسم تعزیت بران
 نشیند و گردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامنِ شام در
 خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فرو بارد
 و خود را در وفا بحق عزا قاصد و مقصر بیند ابر طوفان بار که
 در آن روزگار زار زار می گریست اشکش خوناب بایستی نه
 قطرات آب و جهان بهم برآمده که در لباس سوگواری بود
 پوشش از خاک و خاکستر داشتی نه از تاریکی شب کجایی
 نقاب و از جمله صعوبت آن مصیبت اندوه فزای جان گاه
 آنکه کس را نه مجال دم زدن بود و نه قوت شکیبائی و پنهان
 داشتن * * بیت *

* فریاد ز دردی که درون سوزد و آن را *

* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهی از تارک انداخته و خلعت
 شکیبائی قبا ساخته و خواتین و آغایان رویها خراشیده و رویها
 بویده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و در خاک
 و خون طپیده آن شب که ابر فیز در فغان و اشکباری بود در
 عین بی قراری و دل افکاری بگریه وزاری و سوگواری
 بگذرانیدند و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شق

جیب آغاز نهاد روی تحسیر و تأسف بتجهیز و تکفین میت آوردند
و بر حسب وصیت هفت و شاه خزانچی بغسل مشغول شد و مولانا
قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سفن آن
و تلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * * نظم *
گرامی تنش پاک شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند و تابوت جای * سپرده بغفران یکتا خدای
و بعد از فراغ بصد در و داغ امراء مثل بی‌رودی بیگ
سار بوجا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه
یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند
و سوگند خوردند که منفق باشند با یکدیگر و در امضاء و صایای
صاحب قران سعید مغفور یک دل و یک جهت بجان بکشند
و چون عزم رفتن بغزا هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را
پنهان می داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار فوج
وزاری مفع میکردند تا دشمنان بزودی آگاه نشوند و امراء
پیش آغایان آمده با ایشان کنکاش کردند و بامیرزاده خلیل
سلطان و امراء که در تاشکند بودند خبر فرستاده وقوع واقعه
باز نمودند و به پسی و صیران پیش امیرزاده سلطان حسین
کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته
با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و خضر قوچیس را
با نوشته بجانب غزنین روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت
 عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هر چه
 زود تر بتخت گاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام
 که در عراق قدیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون
 آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که
 هر کس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندی
 بجای آورد و از حدود و ثغور هر صوب با خبر بوده اصلاً غفلت
 و اهمال در هیچ حال از احوال رواندارد که سالهاست
 که بقیه مفسدان و بدسگالان از بیم سرفرو بردند بانظار
 روزی چنین روزگار بتصور و پندار می گذرانند غافل و بی
 خبر نمی باید بود و دل بر عون و عنایت پروردگار بسته در
 اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلائق را
 از وضع و شریف هر یک بجای خود چنان داشتن که اندیشه
 عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر
 نوشته را مصحوب فرستادند شاهزاده فرستادند شیخ تموز
 قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علی
 درویش که بسگت بچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش
 امیرزاده عمر شنافت و ارا تموز بجانب بغداد پیش
 امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر و دیگری بطرف
 فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعل صاحب قران

بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امرا و که در اترار بودند شب
پنجشنبه هزد هم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف
برحمت - حی لا یموت - را بدینا و پرنیان مغفوت و رضوان
گرفته در محفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب
سمرقند نهادند و بشب از آب خچفسد بر روی ین گذشته
در میان بیشه که بکنار آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار
آب دو فرسخ است و چون صبح دامن لباس سوگواری شب
را چاک زد شدت واقعه آتش حزن و اندوه در کافون درون
مصیبت زدگان بذوعی بر افروخت که خرمن تجلد و امطبار
همگان بسوخت *

* بیت *

* عاقبت بالا گرفت از هرد رونی دود آه *

* آتش اندر سینه پنهان بر نتاید بیش ازین *

تعزیت که تا غایت مخفی می داشتند پوده از رو برداشتند
و مجموع آن انجمن از مرد وزن بنوحه وزاری در آمده
بیکبار فغان بر آوردند و شوری در جهان افتاد که صدایش
از بیت الاخزان کیوان هر گذشت *

* نظم *

* ز سوزی درونهای پر اضطراب *

- جگر سوخته ماهیان را در آب •
- زبس دود آه از دلِ آنشین •
- در افتاده مرغ از هوا بر زمین •
- چه کاریست کافتاد بر عام و خاص •
- که تا مرغ و ماهی نشد زان خلاص •

امراء و خاصگیان و قوچینان دستارها از سر و جانها در خطر و خود را بر خاک و خاکستر انداخته و خوانین و انایان رویها ازین رویها بزخم ناخن چنان و چندان کنده و خسته که خوبشتن را مشرف بهلاک ساخته • * نظم *

ز فورت شه عادل کامیاب • بذای سرای جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار • که پر شد فضای جهان از شرار
روان گشته از چشمها جوی خون • ز خون گشته روی زمین لاله کون
ز آه و ز فریاد پر شد جهان • بگردون گردان بر آمد فغان
زدل رفته صبر و ز سر رفته هوش • بر آمد ز جانها غریب و خروش
نه تن را توان و نه دل را شکیب • جگرها شده خون ز هول و نهیب
بعد از فغان وزاری بسیار چون جزع و فزع از حد در گذشت
امراء به نصیحت پیش آمدند و بزبان دولت خواهی عرضه
داشتند که چون تند باد بلا از مهیب قضا وزیدن گیرد کوه
خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سد اسکندر از پرده
عقبوت سست نهاد تر گردد و تیر نقدیر را سپردند بیسرباز

نمی دارد و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعیف و ثوانا را بیگ حساب می شمارد و بضرورت و اضطرار در شکیبائی و اعطبار می باید کوشید و بصدقه و خیرات و فائحه و خدمات روان صیت را شاد گردانید که همه را مرگ در کمین است و کوچک و بزرگ را عاقبت کار همین *

* کز در مرگیم بی نوا و توفگس *

* و آنکه نمیرد نژاد است ز مادر *

و چون اشتعال نیران افدوه و احزان نه دران مرتبه بود که بزال امثال این نصایح فور نشیند امراء بروج مقدس حضرت رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات توسل جسته تذکروفات او را وسیله نجات آن مصیبت زدگان ساختند که حضرت پیغمبر عربی علیه و علی آله الصلوة و السلام بهترین اولین و آخرین بود و خدای تعالی عالم را بطفیل وجود مبارک او آفرید و او را از تمام آفرینش برگزید و خاتم انبیاء و رسل گردانید و با این همه چون وقت اجل موعود در رسید روح پاکش از پیوند بدن گسسته روی تسلیم و رضا بفرود رس اعلی آورد هرگاه که چنان بزرگواری درین سرای فانی جاودانی نماند دیگری هم نخواهد ماند هر چند واقعه مشکل و مصیبتی جان کمال است غیر ازها بقضا و یاری جستن از خدا در سراء و ضراء چاره دیگر متصور نیست • بیت •

- * اگر چه واقعه بس مشکل است و جان فرسای *
- * بصبر کوش که با صابر^(۱) است لطف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء با خواتین و شاهزادگان

در باب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را از میان ذکر جان پرور
 مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور
 همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکینی حاصل
 شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاری بحزن و سوگواری
 اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز
 نهادند و بادلی خونین و خاطری حزین گریان گریان
 می گفتند که اجتماع لشکری باین بسیاری از امراء کامکار
 و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار
 هر یک از ایشان تانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار
 است با چنین اهبه و ساز و چندین اسباب و آلات که از
 گرانی اثقال و احمال ایشان زمین را خطر است که تمام
 در آب فرورود و از زمان چهشید باز کس ندیده است
 و نشفیده و بقرونهای بسیار مثل این دیگر بار عجب که

(۱) در سه نسخه بجای - با صابر است لطف - (کس نگذرد ز حکم)

دست دهد •

• نظم •

- ز روزی که در جنبش آمد فلک •
- بزد بر فلک صف سپاهِ ملک •
- به بهرام دادند تیغ و سنان •
- به برجیس دُراعه و طیلسان •
- ندید است هرگز کسی تا کنون •
- سپاهی چنین از کواکب فزون •
- بدین ساز و سان لشکرِ پرهنگ •
- نبود است و مثلش نباشد دگر •

و شک نیست که این سپاه را با این اسباب اگر بمملکت
 مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار کفار خاکسار
 بر آرند و هر چند خبر واقعه صاحب قران سعید مرحوم مغفور
 هم عنان صبا و دیور بقلماق و خطائیان خواهد رسید لیکن
 چون خبر احتمال صدق و کذب دارد اگر ما این لشکر گران
 بی قران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ایشان متوهم
 شوند که اگر حضرت صاحب قران در گذشته بودی کسی را
 قوت و قدرت لشکری چنین باینجا رسانیدن نبود و تصور
 کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت
 انداخته اند ازین توهم خوف و هراس برایشان غالب شود
 و نصرت و ظفر قرین را بت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل بر داور فیروزی بخش
 کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو و جهاد
 با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان
 بکشیم و انتقام اسلام از آن بی دینان خود کام بواجبی بکشیم
 و چون خاطر از آن شغل خطیر بهرد ازیم رایت معاودت بفتح
 و فیروزی بر افرازیم و با اتفاق یک دل و یک جهت سایه اهتمام
 و اعتناء بر ضبط و نسق ممالک محروسه اندازیم و مهمات
 سلطنت و جهان بنانی چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی
 از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قرآن مغفور زیاده از سی شاه
 و شاهزاده هستند و هر آینه از سابقه لطف الهی بعضی را
 سلطنت و فرمان روائی مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم
 باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و ادوات
 که ایشان را از فضل ذوالجلال و فیروی اقبال صاحب قرآن
 بی همال مهیا شده است بعد از آن که چندین مرحله پیش
 آمده اند و از سر صدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده
 گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و
 متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان
 و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استنصواب این
 رای اتفاق نمودند و هزم بران قرار گرفت که امراء با لشکری
 که همراهِ بودند در رکاب امیرزاده ابواهِیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد
متوجه شوند و با امیرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکنت
بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان در آن وقت
بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بمن بزرگتر
او را بحکومت بردارند که اسم ایالت و شاهی برو باشد
و نویدان بزرگ با اتفاق مصالح و مهمات که روی نماید
سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر
و تخریب بلاد و دیار کفر و تادیب و تعذیب عبده اذنام
و آتش بوستان بنیخت گاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان
و آغایان و امراء قزلتای کرده و صایای صاحب قران سعید
مغفور بجای آورند و به یسون حکم و فرمان که هنگام وصیت
صدور یافته بود کار بند شوند - من الله العون و التأيید *

ذکر روان ساختن نعش ارجمند مغفرت

پیوند بسمرقند فردوس مانند

چون مشورت مذکور بر حسب مسطور قرار یافت در
همان صبح صحفه که از یمین جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط
انوار رحمت باندازه بود مصحوب امیر خواجه یوسف و
علی قوچین و چندی از خواص روانه سمرقند گردانیدند و
سفارش نمودند که بتعجیل برانند و در راه فیکو بر خبر باشند

و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف
 بمغفرت را شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل
 سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضیات
 شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی و ائق
 است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة -
 علی قایله الصلوة والسلام - باشد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
 و چگویم که چها رفت که چون جدا شدن جنازه جراحات مصیبت
 نازده کرده از چشمهای خواتین و شاهزادگان چشمهای خونین
 روان شد و بازازان حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله
 و افغان گشت *

- * دگر باره شد چشمها سیل بار *
- * چو باران که باران بوقت بهار *
- * فلک را ز بس ناله کر گشت گوش *
- * ز نوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست باز امراد با آغایان
 سخن پیوستند که هر چند صاحب قران سعید مغفور وصیت
 کرده که ولی عهد امیرزاده پیر محمد باشد و مابندگان بر
 همان عهدیم لیکن شاهزاده مشارالیه در قندهار است و شاید
 که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتی بعید است
 و ما یورش خنای در پیش داریم اگر توقف می کنیم تا او

برسد دیر میشود و در واقع وارث ملک و تخت صاحب قران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبی و ارشد اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را از دیگر اولاد و اسباط دوست ترمی داشت و بے مداخله انوار سعادت و فرسلطنت از ناصیه مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تراز شعله خورشید انور است و بعدل و داد گستری و رعیت پروری ارجالت مهر و سعادت مشغری بسیار مشهور تر •

• نظم •

• رخس مظهر نور شاهنشاهی است •

• دل روشنش چشمه آگهی است •

• ازو خواهد آراستن تخت و تاج •

• و زو سلطنت یافت خواهد رواج •

• ازو باز یابد ممالک امان •

• و زو باز گردد زمانه جوان •

و شک نیست که خبر واقعه هاپله که فرستاده ایم بزودی با و خواهد رسید و عنقریب توجه نموده خواهد آمد می باید که چون برسد روان او را بشهر در آورید تا مملکت برقرار بماند و مردم بد اندیش مجال فکر مجال و فرصت فضولی و فتنه انگیزی نیابند و بعد از آن حضرات عالیجات سرای ملک

خانم و تکل خانم و نومان آغا و دیگر خوانین بامیرزاده
 الخ بیگ و دیگر شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند
 شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط
 بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک بر خبرباشند و چه
 گویم که هنگام وداع باز چه ولوله و شور در جهان افتاد و از
 فغان وزاری و فوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیناد چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه از آن محنت جان سوز بهر دم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان
 و امراء بعزم یورش ختای و نیت غرر کفار بساعات سوار
 شدند و در مرکب شاهزاده ارجمند حمید *

* بیت *

* درفش درفشان شاه سعید *

* مقارن بنایید رب مجید *

* همان طبل و کوس و مهابت صد آه *

* قطار علمهای فتح انما *

* روان شد چو شهزاده مرکب براند *

* رزان حال دانشوران نکته خواند *

* که رایات امارات فرمان دهی است *

* زدن نوبت آیین شاهنشاهی است *

- چو او را شد از جمله شهزادگان •
- مراد را سزد ملک صاحب قران •
- که جایش حواله باو شد نخست •
- هم آخر باو باز گردن درست •
- چو حالات عالم ز زشت و نکو •
- بنقدیر حق است و تکسیرین او •
- چغین رمز را نشمرد سرسری •
- مگر آنکه باشد ز دانش پوی •
- گراز آگهانی درین نیست شک •
- و گر غافل یس قوی معک •

و چون از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده در جانب شرقی اتوار بکنار جوی ارج بنزد یک پل قدیمه فرود آمدند و تبه بارگاه شاهزاده باوج مهر و مایه برآمد و توبه پادشاه مغفور در مقابل از دور برسمی که معهود است سر بعیوق بر افراشت و طویل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر همایون شاهزاده بی همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت وراثت آن برگزیده ارجه زد در گوش جان هوشمندان انداخت و در اینجا رسولان را بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ که در ناشکنت و شاه رخیه بودند روان کرده باز نمودند که نعلش محفوف برحمت

و رضوان حضرت صاحب قرآن را بسمو قند فرستادیم و آغایان
 نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه
 شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده سلطان حسین
 کس فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر
 متوجه گشته چنان کن که در موضع چوکلک بهم رسیم و وصیتی
 که صاحب قرآن سعید مغفور فرموده برسانیم و یراق دیده
 با تفاق متوجه غزای شویم و چوکلک که وعده گاه بود قریه ایست
 در پنج فرسخی اتوار بجانب شرقی •

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین

فحوائی حقیقت نمای ریبت ز دای حدیث قدسی
 حیث ورد یا داود انا ارید و انت قرید ولا یكون
 الا ما ارید بسمع جان هوشمندان می رساند که تیر تدبیر
 که نه از شصت تقدیر کشای یابد هرگز بهد ف مقصود نرسد لا جرم
 چون دران ولا سابقه قضا بامضاء عزم غزای کفار ختای
 تعلق نگرفته بود سعی و کوشش دران باب اصلا سود مند نیفتاد
 با آنکه امراء بعد از وقوع حادثه هایلہ صاحب قرآن سعید
 اتفاق نمودند که آن قصد را با تمام رسانند بجائی نرسید
 و شعبده باز سپهر باژنی برانگیخت که آن مقصوبه بکلی از هم
 فرور یخت و شرح آن قصه اینست که چون خبر وفات صاحب

قران سعید با میرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشی و فتنه انگیزی که در جبله او مرکوز بود و اثر آن در زمان حیات صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در پورش شام که از فرط جنون و سبکساری در آن هنگام که لشکر مخالف بمقابله درآمده بودند روگردان شد و جرغنا را ویران کرده بدمشق رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم زخمی رسد عفتایت ربانی و قوت دولت صاحب قرانی دست گیرگشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در چنین وقتی بحرکت آمد و با فدیسه فاسد و تخیل محال بعضی از لشکر دست چپ که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان ایشان گرفته با هزار کس در اسب بتعجیل براند و از آب خجند گذشته براه قزاق متوجه همرفتند گشت که بمکر و حیل اهلای سمرقند را قریبی دهد که او را بشهر در آورند و در پیشین همان روز ایلچی که بطرف او رفته بود باز آمد و آن خبر آورد و چون وقتی عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد •

ازان فعل مذموم نامستقیم * دل خلی را کرد پر خوف ربیم
 ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف و جوانب
 و خبر دادن از مخالفت سلطان حسین
 چون امیر - و شیخ نورالدین و امیر شاه ملک از حال

سلطان حسین و حرکتِ ناصواب او آگاه شدند در زمان پیش
 امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوبی
 فرستادند مشتمل بر آنکه سلطان حسین باز دیوانگی آغاز نهاده
 و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسبه متوجه
 سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر
 و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و ناسنگ بارو
 آماده داشته یک سرموی در هیچ باب غفلت و ذهول روا
 ندارد و اگر آن بی باک بحوالی شهر آید و میسر شود البته او
 را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا از مراد فسادی واقع
 نگردد که بر او و سخن از هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات
 عالیجات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام
 قضیه سلطان حسین آنکه هر جا رسیده باشند توقف فرمایند تا
 بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته و انیدند و بر
 قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت صحفه از قایق
 جلالت و کاردانی هیچ دقیقه ناصری نگذارد و آن را بتعجیل
 هر چه تمام تر بشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان حسین دور نیست
 که بوسیله نعلش خواهد که خود را بشهر اندازد و فتنه و فضولی
 آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ
 ایلچی با نامه بصوب تاشکنت که از اترار قابدانچا شش
 روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گویید که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش خدای توجه نموده صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار معتبر و چراگاه مناسب است باز گویید و ما هم از اینجا متوجه شویم و بعد از ملاقات و مباحثات حضرت صاحب قرآن سعید چنانچه فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما رسائیم و با تفاق یواق معامله دیده و آنچه مصلحت رقت باشد و رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل و رسایل بپرداختند شاهزاده ابراهیم سلطان را میر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ کردند و امیر پیردی بیگ در اینجا بمحل خود بایستاد و چون از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها راه یافته بود تمام لشکر جیبیه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده آخر روز از آب سیحون بر بالای یخ بگذشتند و از لطایف اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشارالیه با امراء و لشکر از سیحون عبور نمودند در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر خزانه با بار زر در آب فرورفت گفتی یخ موقوف گذشتن ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پای فسرده و از اینجا شبکیور کرده سحرگاه بحضورات عالیجات ملحق شدند و از تصادم تقدیرات الهی امیرزاده خلیل سلطان و امراء بلکه تمام

لشکریان ترک و تاجیک و عراقی و رومی پیش از رسیدن
 ایلیچی که از اثر از رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین
 لشکر پریشان ساخت و با فوجی از سپاه منوجه سمرقند شد
 و از سماع آن خبر دهشت و وحیرت که به سبب واقعه قیامت
 نهیب داشتند زیاده تر شد و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر
 خداداد حسینی و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین
 عباس و امیر برندق و دیگر امراء که در آنجا بودند - علی
 تفاوت مرا تبهم - مجموع اتفاق نمودند و بی آنکه کس بفراستند
 و با شاهزادگان و حضرات عالیهات و امیر شیخ نورالدین و امیر
 شاه ملک و نوریگان صاحب قران سعید مشورت کنند و از ایشان
 رخصتی طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بهای شاهی برداشتند
 و با اربابیت کردند و از و خامت عاقبت چنان امری خطیر
 حساب برنداشتند - ولله درمن قال *

* نظم *

* نخست از کنسی فکر پایان کار *

* بنائی توانی نهاد استوار *

* ز پایان اگر یاد ناری نخست *

* اساس امور است بود سخت سست *

* پشیمان شوی آخر از کار خویش *

* دلت گردد از جور ایام ریش *

* آزان پس که آید بکارت گزند *

• پشیمان شدن کی بود سون مند •

ذکر فرستادن مکتوب باصراء که در

تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند با
امیرزاده خلیل سلطان در اثناء راه بخواتین و شاهزادگان و
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعبیر
و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید
مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولی عهد و قائم مقام او
امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و برین معنی از ما عهد سنده
و سوگند داده که روی از متابعت و مطارعت او نگردانیم
و ما بر همان پیمانیم و قطعاً از آن نخواهیم گشت • • نظم •
نسازیم فرمان شه را دگر • ز حکم مطاعش نه پیچیم سر
ز ما تا نگردد جدا جان ما • نیابد خلل عهد و پیمان ما
و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در
واقع از شما بغایت بدیع است که از سخن و صواب دید ولی
نعمت عدول جوید و از آن تجاوز کنید • • نظم •
• خلافِ وصایای شاه از شما •
• بغایت غریب است و بس ناسزا •
• حقوقی که شه را است نشا ختید •

* ببازی اول دغا باختید *

* کسی را که در دل نباشد و غا *

* در بیخ است او را گاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را
 برزید و بمنع مشغول شوید ندانستیم که از شما با کمال دانش
 و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هر که او را از عقل
 بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پریشانی
 بار آورد زنیار که با خیالات فاسد کارنا آزمودگان همدانستان
 مشوب و چهره نام و ناموس خود را بذخ بد عهدی و بیوفائی
 مخراشید و در ابتداء واقعه چغین که روی نموده رقم کفران
 نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار
 بر بیاض رسوان لیل و نهار بتماهی روزگار بماند و شک نیست
 که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی
 چغین صریح بر چنان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را
 مهر کرده مصحوب ایوک^(۱) چوره روانه گردانیدند و چون
 مکتوب با مراد رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده
 خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که
 اختیار از دست رفته بود *

* مصراع *

* باز نیاید چو تیر رفت از شست *

(۱) درد و نوحه بجای - چوره - (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت

و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیجات با امراء
 بآقسولات فروغ آمد امیر برندق بن امیر جهاننشا از طرف
 تاشکنت برسید و بعضی نایبی شاهزادگان و خواتین استسعاد
 یافته مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد از آن
 با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بمجلس محاوره
 و مشاوره به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین
 عباس کرده بودند در میان آورد و محصل تحریر و تقریر این
 بود که این کار از برای صلاح و استقامت این دولت و
 سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت
 هول ناک است که روی نموده و نرسیدیم که ناگهان فتنه و
 فوغامی دست دهد که تدارک آن مشکل بود بتصور خیر اندیشی
 این صورت برهم بستیم تا سر پیدا شود و کس را مجال
 سرکشی و خود رایی نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار
 مانده عالم بهم بر نیاید *

* نظم *

* درین کار ازان رو رضا داشتیم *

* که خیر همه خلق پنداشتیم *

* گزیدیم این بیعت از خوف آن *

• که واقع شود فتنة ناگهسان •

و گمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون
 وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده
 آن حضرت بر جان ما روان است و حاشا که تا زنده باشیم بکسر
 مر از سخن و صواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هر چه
 شما در باب امضاء و صایای حضرت صاحب قران مصلحت
 بینید ما نیز برانیم و در اتمام آن بجان خواهیم کوشید چون
 امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و
 تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باری تغییر
 وصیت و صواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه بایز نخواهیم
 داشت و امیرزاده خلیل سلطان را متابعت و انقیاد
 نخواهیم کرد •

• نظم •

• اگر ما ز فرمان شه سرکشیم •

• سجلی وفا را قلم در کشیم •

• گرفتار خدایان و خسران شویم •

• سزاوار لعنت چو شیطان شویم •

• بسی می نمایم ازان احتراز •

• گواه است دافنده کار ساز •

امیر برندق رأی ایشان را بحسن قبول تلقی نمود و در پیش
 شاهزادگان با ایشان عهد کرد و آن را بموگند موکد گردانید

که از مقتضای و مایای حضرت صاحب قرآن سعید یک سر مرو
تجاوز نکند و ازین جانب باز با امراء خدا داد حسینی و یزدگار
شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امراء و سران سپاه
مکاتیب نوشتند و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی
که با جنهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق
پادشاه یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه
کنید هنوز عزای چنان سرور و سپهری نگشته فرموده او را دیگر
مسازید که این معنی نه پیش خدای تعالی مشکور افتد و نه
نزد خلائق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث عاری
میالید که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهد شه کامیاب * چگویند روز جزا در جواب
ندانم کزین پس ز اهل خرد * که نام شمارا به فیکری برد
نوشتها با میر برندق دادند و امراء را بزبان پیغام دادند که
خطائی کرده اید تدارک می باید کرد و این عهد بر بسته
را بهیچ بر آورده جمله یک جهت بر حسب فرموده ولی نعمت
که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت
و انقیاد امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده
خلیل سلطان نیز سر اطاعت در آورد و همه درین باب عهد
نامهها بنویسید و بفروستید چنانچه در سه ورقند بمارسد تا پیش

شاهزاده ولی عهد فرستیم و امیر برندق با مکتوبها بازگشته
 روبراه نهاد •

• نظم •

- دگر روز چون مهر کرد آشکار •
- رخ از کله سبز گوهر نگار •
- برون تاخت آن شاه زرین علم •
- شبش ریخت بر تاج مشک و درم •

شاهزادگان و حضرات و امراء کوچ کردند و امیرزاده الخ بیگ
 با امیر شاه ملک و فوجی از سپاه مجموع مسلح و مکمل بطرف
 دست راست از راه دران شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان
 با امیر شیخ نورالدین و جماعتی از لشکر بهمان طریق آراسته
 و تمام سلاح بدیگر طرف از راه توجه نمودند و ایشان و
 آذان بتعجیل عازم سمرقند شدند که هرچه زودتر بشهر درآمده
 مملکت را ضبط نمایند تا خللی واقع نشود و فتنه روی ننمایند
 و بعد از آن مصالح سلطنت و مهمات ممالک بر طبق وصیت
 صاحب قران سعید انتظام یابد و دران زمان شاهزادگان
 جوان بخت هر دو در سن یازده سالگی بودند و امیرزاده
 الخ بیگ بچهار ماه و بیست روز بزرگتر بود چون منازل پیموده
 بموضع قرچق رسیدند امیرشاه ملک بر حسب صواب دید
 همگنان از پیش براند و چون بسمرقند رسید ارغونشاه دروازه
 بسته بود و حصار را استوار کرده چه - امیرزاده خلیل سلطان

نوازش نامه باو فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ
 نورالدین و امیر شاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارد
 و اختیار نگهدارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی^(۱)
 و کونه نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر
 شاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه
 چهار راه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر
 سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد
 ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد و باین
 بهانه تمسک جمعت که حکم صاحبقران بامن هست و وصیت
 نیز چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیر محمد باشد
 و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند
 و شاهزاده مشارالیه را بیادشاهی بردارند من در بکشایم
 و شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون کلمات مزور او بشنید
 دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دفاعت همت فریفته
 و عده های امیرزاده خلیل سلطان شده است و هر چند معقول
 و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد
 کشاد عیان بر تافته گریان گریان باز گشمت و چون از آب
 کوهک عبور نموده بعلیاباد که از قرای سغد کلان است رسید
 شاهزادگان و حضرات از عقبه قرجق گذشته بصحرای علیاباد

(۱) در بعض نسخه بجای « اختیار - (احتیاط) است »

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باط
 ارغونشاه دریافته بود باز نمود الم غبن و حیف آن قضیه
 جراحت مصیبت همگان نازه کرد و از حضرت صاحبقران پناه
 کرده بسیار بگریستند و غمی که در آن سوگواری داغ حسرت
 بردنهای نهاده بود یکی هزارگشت و بعد از نوحه^(۱) و زاری همانجا
 فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کنگاش
 کرده میزان مصلحت در آن دیدند که متوجه بخارا شوند
 و حضرات عالیجات صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین
 بسمرقند رود و امراء اندرون را نصیحت کند شاید که قبول
 افتد و رای برسرخن ایشان قرار گرفت و امیر شیخ نورالدین
 همان روز سه شنبه که غره ماه مبارک رمضان بود پای عزم
 برکاب استعجال در آورده روان شد و چون بدروازه چهار
 راه رسید و بحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را
 بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد و بر همان جواب اصرار
 نمودند که با امیر شاه ملک گفته بودند امیر شیخ نورالدین
 از اسپ فرود آمد و پیدایه از قول بگذشت و بدروازه پایستاد
 که قضیه بازیچه نیست که در میان است مرا آنها با اندرون
 گذارید که بحضور سخن کنیم و صلاح و فساد این کار نیک باز
 بیفیم تا در آخر ندانست نباید کشید و هر چند در آن باب

(۱) در اکثر نسخ بجای - نوحه و - (بسی) است.

مبالغها کرد بجائی نرسید *

• نظم •

• نصیحت نخواهد شنید آنکه هست •

• ز جسام می عشق و دهر مست •

• ز باران گلستان پراز گل شود •

• چمن پرریاحین و سنبل شود •

• دلی شوره گردن پراز خار و خس •

• که نفی نه بیند از آن هیچ کس •

• ز بوی گل آن کس شود خوش مشام •

• که نبسود دمساعش برنج از زکام •

و چون سخن در ایشان اثر نمی کرد امیر شیخ نورالدین

بضرورت سوار شد و بعلیاباد مراجعت نمود و کیفیت حال را

پیش شاهزادگان و حضرات عالیات مشروح باز را فد •

تمه داستان امیر برندق که بتاشکنت

رفته بود

گفته شد که امیر برندق در آنسولات با امیر شیخ نورالدین

و امیر شاه ملک در باب قبول وصیت و تمشیت آن پیمان

هست و با نوشته و پیغام ایشان متوجه تاشکنت گشت و چون

بامراء بزرگ رسید و نوشتها برسانید و پیغام بگه ارد ایشان را

از بیعتی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیمانی

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و با اتفاق زبان اذعان برکشادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند و در آن انجمن عهدنامه نوشتند و هرکس مهر خود بران نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضاداد بی خواست و عهدنامه را بخط و مهر بیاراست و انلمش را برسالت نام زد کرده با عهدنامه و تحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برد و از آنجا بتعجیل شناخته بشاهزاده ولی عهد رساند و امیرزاده خلیل سلطان انلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگویی که ما با خلاص هوا خواه شمایم و برحسب وصیت صاحب قران سعید شمارا قائم مقام آنحضرت می دانیم بظاہر مصلحت وقت این سخنان بزبان میگفت و همگی دل و جانش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهانبانی بود و بعضی امراء نیز با اندیشه اندرونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و از نوپیش او راه یافته بآرزوی امارت و بزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را بدم و سوسه و فریب نیز می کردند که این

دنیا است - و من غلب سلب - هر که غالب شد ربود فرصت
 غنیمت می باید شمرد^(۱) و بی توقف عزم سمرقند کردن و بجهت
 درآمده بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سر باز کرده بعبا
 و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان
 عبید الاحسان - و بچستی کار از پیش بردن که چنین کارها
 بسستی و درنگ بر نیاید و مثل این فرصتی بقرنها دست
 ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است *

* نظم *

- * چه خوش گفت دانای روشن روان *
- * که بادا مقامش ریاضِ جنان *
- * که از وقتِ هر کار غافل مشو *
- * که هر کار آمد بوقتی گرو *

و چون از تو اثر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلا و
 پذیرفت اسپان و استوران و شتران حضرت صاحب قران و
 شاهزادگان و از آن امراء ملازم ایشان که در تاشکنت و سیرام
 بچوبسته بودند همه را جمع آورده بر امراء و عراقیان که با او
 یک دل و یک جهت بودند بخش کرد و بسی از نقود و اقمشه
 و رخوت و چپدا و اسلحه و اسباب لشکر که در آن جانب بود
 بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی

(۱) در اکثر نسخ بجای - شرد - (دانش) است *

توجه بسمرتند نهاد و چون بنزد یک آب سیحون رسیدند فرود آمدند و مقرر چنان شد که نخست امیر بوندق با لشکر دست راست از پل که بکشتی بر سر آب سیحون در بالای شاه رخیه بسته بودند بگذرد و بعد از آن شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء روان شوند و امیر بوندق پیش ازین بختیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین بر سر مشورت در میان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده‌ام و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که از او برگردیم و بطرف آچیق فرکنت رویم و امیر بوندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که همان روزی چند در حوالی تاشکنت توقف کنید که من آنچه زدی نماید اعلام کنم شما را و بعد از آن هر چه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد انشاء الله تعالی .

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان
 چون امیر بوندق در عتم طفی بوغای برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر بوندق

جسر ببرد تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل
 از میخ و طناب و نی و غیر آن پراکنده و پریشان کردند و رو
 بجانب سمرقند نهاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد
 و از آن جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرهای
 خود بازگشته متوجه آچیق فرکنت شدند و چون امیرزاده
 خلیل سلطان ازین احوال آگاهی یافت بکنار آب آمد و بفرمود
 که جسر بریده را باز بوبستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل
 بگذشت و امیر برندق چون احوالی در آب رسید جلال پاورچی
 که هنگام مراجعت امیرشاه ملک از سمرقند از قیتول حضرات
 و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت
 در آنجا با او دو چار خورد و قصه رفتن امیرشاه ملک بسمرقند
 و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون
 بسلوک منبج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگرگونه
 گشت و از قصور همت بنوک خاری که در پای امیدش خلیل
 روی طلب از صوب صلاح برگردانید و از نقض عهد که نه شیمه
 نفوس والا گوهر است باک نداشته از همانجا باز گردید
 و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و
 تخلف نموده در علیاباد بمزقلاقی شاهزادگان مستعد شد
 و خبر بازگشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق
 خجالت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسید زبان

ضراعت بعد از خواهی برکشاد و بیعت با او ناز کرده
 آنرا بایمان منظره موکد گردانید و شاهزاده با اتباع خویش
 از عهد نامه که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته
 بودند و مهرها بران نهاده و در صحبت ائمه فرستاده
 برگشتند و آنرا نابود انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت
 روی غرور بسمرقند نهادند و چون این خبر با امیر شیخ نورالدین
 و امیر شاه ملک رسید حضرات عالیجات را عرضه داشتند که
 سخن مفسدان و فضولان شیرمزاج رواج یافته است و باز
 میروان با امیرزاده خلیل سلطان بیعت از سر گرفته اند و عهدی
 که قلمی کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و
 با اتفاق متوجه سمرقند شده *

* نظم *

- * کسی را که سست است پیمان او *
- * بوردی مردان که مردش مگو *
- * سخوان هیچ پیمان شکن را تو مرد *
- * ز بد عهد بگیریز و گردش مگرد *
- * کسی را که پیمان نباشد درست *
- * برو خلعتِ مرد می نیست چست *
- * کسی کو ندارد وفا و سپاس *
- * سگ از روی بسی به ز روی قیاس *

جای آنست که دل‌های خونین از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن
 و امان بود در گذشته است و هنوز ازان واقعه چند انبی
 نگذشته ترده امفی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید
 از خاک سیاه برگرفته و باوج مهر و مانه رسانید، حقوق نعم
 گوناگون او را پس پشت اعراض انداخته اند و دل را بکلی
 از عهد و پیمان او برداشته این درد چگونه توان نهفت و
 این سخن کجا باز توان گفت *

• نظم •

- چنان پادشاهی که گردون پیر •
- ندید و نه بیند مر او را نظیر •
- شبی گشت شاهان عالم تمام •
- بدرگاه قدرش رهی و غلام •
- خدیوی که تا او نشد حکم ران •
- نشد فاش معنی صاحب قران •
- ز نروج بشر تا بشمس و قمر •
- نکردند فرمان او را دگر •
- به بحر و بیدر کس بخیر و بشر •
- ز حکمش بمسئلی نه پیچید سر •
- چو بگذشت ازین منزل پر فریب •
- جهانی شده پر هراس و نهیب •
- وصایای او را نکردند گوش •